



عکس: سانا از صفایی / شهرآر

روایتی درباره بانو معصومه رضایپور
از تجربه پرستاری در روزهای انقلاب اسلامی و ۸ سال جنگ تحمیلی
تا فعالیت‌های جهادی امروز

رزمندگان سفید پوش زیر آتش سنگین دشمن

۴

۷۹

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۵۳۵ روزنامه شهرآر
 ۲شنبه ۱۴۰۰ ۰۹ ۱

گفتمان فاطمی؛
یک روش
یک راه

نشر ارزش‌های فاطمی،
طرح این گفتمان را گسترش می‌دهد

۳

رونق اقتصاد
مقاومتی
با رویکرد
نذر اشتغال

۲



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۰
۱۶ ربيع الثاني ۱۴۴۴ شماره ۳۵۳

(۲)

نازنین محمدرضازاده
دکتری اقتصاد

(صدف)



رونق اقتصاد مقاومتی با رویکرد نذر اشتغال

این روزها هر جا که قدم می‌گذاریم صحبت از بحران‌های اقتصادی موجود و تأثیر آن بر وضعیت اشتغال و تأمین نیازهای معیشتی اقشار آسیب‌پذیر در میان است، به طوری که همه نهاد‌های دولتی و تشکل‌های مردمی به دنبال یافتن موثرترین مرحل بر زخم عمیق معیشت و وضعیت اشتغال گروه‌های آسیب‌پذیرند. اقتصاد مقاومتی برای تحقق به صورت کامل نیازمند ارکانی چون مقاوم بودن، مردمی بودن و حمایت از تولید ملی است. امروزه بر تک‌تک افراد جامعه واجب است که از همه توان خود برای استفاده بهینه از ظرفیت‌های موجود با هدف کمک به بهبود شرایط موجود و تحقق کامل مفهوم اقتصاد مقاومتی استفاده کنند و در راستای کمک به فراهم آوردن زیرساخت‌های ضروری کسب و کار که لازمه داشتن درآمد پایدار برای اقشار آسیب‌پذیر است، مسئولیت‌پذیر باشند.

سامان‌دهی آنچه خیر را برکت می‌دهد

یکی از پدیده‌های مهم اقتصادی در جوامع اسلامی که با فرهنگ و مذهب افراد در جامعه گره خورده است، مسئله نذر است. با توجه به اهمیت و ابعاد اقتصادی نذر در سطح کلان ملی و همچنین تأثیر مثبت استفاده از نذورات مردمی در راستای تهیه زیرساخت‌های کسب و کار در مناطق محروم و تأثیری که این مهم می‌تواند بر فقرزدایی، رونق تولید و کمک به حل مشکلات کنونی اقتصادی شهر ایفا کند، تفکر به آن در راستای تحقق اهداف امری درخور توجه است. مشارکت مردمی در طرح نذر با توجه به اثری که در بهبود زیرساخت‌های اشتغال مناطق محروم خواهد داشت، می‌تواند آثار به‌مراتب پایدارتر و بلندمدت‌تری در مقایسه با دیگر ابعاد نذر شکل دهد. استقبال مردمی از این قبیل طرح‌ها از یک سو موجب کمک به ایجاد شغل پایدار و از سوی دیگر موجب بهبود وضعیت اجتماعی افراد در یک محله و جامعه خواهد شد.

آگاهی، توان‌سنجی و محله‌محوری

طراحی ساز و کار مناسب به طوری که مبالغ نذور در مناسب‌ترین مکان‌ها با توجه به توان‌سنجی نیروی کار محلات و انتخاب بهینه‌ترین نوع تولید با توجه به استانداردها، ریسک و عرضه و تقاضای بازار محصولات پیشنهادی صرف شود، امری ضرور است و موجب توسعه کسب و کار در محلات و فراهم آوردن زیرساخت‌های کارآفرینی در حاشیه شهر و از سوی دیگر موجب توسعه فرهنگ مشارکت در سرمایه‌گذاری با کمک خود مردم محله و هم‌چنین تقویت حس خودباوری و توانمندی در بانوان محله می‌شود و در نهایت، با تکمیل زنجیره ارزش، به ایجاد محله‌های تخصصی تولیدی کمک خواهد کرد.

تأثیر بانوان بر سامان‌دهی نذورات

همه نهاد‌های دولتی و نهاد‌های مردمی می‌توانند با توجه به توان تخصصی مربوط در بحث شناسایی، توانمندسازی نیروی کار، ایجاد لینک ارتباطی با بازارهای فروش محصولات تولیدی و تقویت کانال توزیع با توجه به هدف مشترکشان که کمک به اشتغال پایدار است همکاری کنند. با همکاری همه‌جانبه و کارا و هدفمند همه واحدهای متخصص موجود و شفافیت اطلاعات مسیر فعالیت و تقسیم فعالیت، دسترسی به اشتغال پایدار محلی، به وجود آمدن حاشیه‌های شهر تخصص‌محور، افزایش رفاه خانوار و در نهایت توسعه شهری دور از دسترس نخواهد بود. بنابراین بانوان می‌توانند در طرح نذر و کمک به اشتغال نقش محوری داشته باشند زیرا اصولاً ستون بافت برکت و نوآوری در ساختار خانواده شکل می‌گیرد و مادران نقش گسترده‌ای در تربیت نسلی خواهند داشت که می‌تواند شکل جدیدی به اقتصاد مقاومت در شرایط نامناسب ببخشد.



(فروغ)

سمانه سلطانی
کارشناس رشد شهرسازی



بوستان بانوان؛ نیازها و دسترسی‌ها

امروزه بر حق استفاده زنان از فضاهای شهری و توجه به نیازهای خاص آن‌ها بسیار تأکید می‌شود. مدیریت شهری نیز چند دهه است که موضوع اختصاص فضاهایی ویژه بانوان را در دستور کار خود قرار داده است، بوستان‌هایی که تنها برای خانم‌ها قابل استفاده‌اند و با توجه به نیازهای خاص آن‌ها طراحی شده‌اند. در شهر مشهد نیز تعداد این بوستان‌ها و وسعت آن‌ها در مقایسه با تعداد پارک‌های عمومی کم نیست و می‌توان از بوستان‌های حجاب، ریحانه، ملت، پردیس، ارم و بوستان مادر و کودک نام برد. سؤال اینجاست که آیا امکان استفاده از فضای مطلوب و امکانات گسترده این فضاها برای همه خانم‌ها در سراسر شهر وجود دارد.

اگر در موتورهای جست‌وجو در وب عبارت «پارک‌های بانوان در مشهد» را جست‌وجو کنید، مشاهده خواهید کرد که این پارک‌ها تقریباً در میان بزرگراه‌های اصلی شهر و در چند منطقه خاص در شهر مشهد قرار گرفته‌اند و توزیع مکانی مناسبی در سطح کل شهر ندارند. در واقع، مناطق کمی از شهر هستند که دسترسی مناسبی به این پارک‌ها دارند. این در حالی است که مطالعات انجام گرفته در چندین پارک بانوان نشان می‌دهد در طولانی‌مدت بیشتر استفاده‌کنندگان از این پارک‌ها ساکنان محلی هستند و مراجعان در سطح شهر و منطقه تنها سالی چند مرتبه امکان حضور در این پارک‌ها برایشان فراهم است. بنابراین این پارک‌ها با همه وسعت و امکاناتشان در طولانی‌مدت تنها برای منطقه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند خدمات‌رسانی می‌کنند در حالی که در مرحله طراحی و اجرا برای گروه هدف بانوان در سطح کل شهر در نظر گرفته شده و بر این اساس برای آن‌ها بودجه صرف شده است.

موضوع «دسترسی» برای بانوان مسئله بسیار مهمی است. در واقع، با توجه به اینکه بانوان مسئولیت‌های مراقبت از سایر افراد خانواده را بر عهده دارند و ممکن است هنگام رفت و آمد در شهر کودکی همراه آنان باشد، گزینه‌های کمتری برای الگوهای رفت‌وآمد خود دارند. این در حالی است که بررسی مکان پارک‌های بانوان در شهر مشهد نشان می‌دهد بیشتر این پارک‌ها دور از ایستگاه‌های حمل‌ونقل عمومی و عموماً در میان بزرگراه‌های اصلی شهر قرار گرفته‌اند. این امر به معنای وجود محدودیت در شیوه تردد بانوان به این پارک‌هاست. در واقع، تنها الگوی سفر ممکن به بسیاری از این پارک‌ها به‌ویژه برای بانوانی که کودکانشان را به همراه دارند، استفاده از خودرو شخصی یا تاکسی است، اما مشکل اینجاست که همه خانم‌ها امکان استفاده از وسیله نقلیه شخصی و تاکسی را ندارند. بنابراین از این فضاهایی که ویژه آن‌ها طراحی شده‌اند بهره‌ای نمی‌برند. گرچه توزیع مکانی پارک‌های بانوان در سطح شهر متعادل نیست و برخی از آن‌ها موقعیت مکانی مناسبی نسبت به سیستم حمل‌ونقل عمومی شهر ندارند، می‌توان با راهکارهایی دسترسی به این فضاها و امکانات را بهبود بخشید. برای نمونه، می‌توان از همکاری و تعامل میان این بوستان‌های و مراکز مذهبی فرهنگی در هر منطقه و محله استفاده کرد زیرا در هر محله و منطقه‌ای در سطح شهر، مساجد وجود دارند یا توزیع مکانی فرهنگ‌سراها در سطح شهر از توزیع مناسب‌تری نسبت به این پارک‌ها برخوردارند. بنابراین می‌توان با شناسایی مراکز مذهبی یا فرهنگی هنری در هر منطقه یا محله و آنگاه ایجاد ارتباط عملکردی بین این مراکز و فضاهای خدمات‌دهنده بانوان، مسئله دسترسی را بهبود بخشید.



عکس: نژدین است

گفتمان فاطمی؛ یک روش-یک راه

نشر ارزش‌های فاطمی، طرح این گفتمان را گسترش می‌دهد



انقلاب اسلامی ما یک نوآوری و بدون وابستگی به شرق و غرب و به تعبیری یک معجزه الهی بود. این مهم در حالی به پیروزی رسید و این اقتدار را حفظ کرد که تا امروز، برابر قدرت‌های بزرگ استکبار، با تکیه بر نیروی مردمی مقاومت کرده است. برکت نفس امام خمینی (ره)، شیوه مدیریت، به کارگیری توان و ظرفیت مردمی و از طرفی پایداری و تحمل شکنجه‌ها دارای آثاری وضعی بود که پیروزی انقلاب را در بر داشت. بعد از سال‌ها مقاومت و تحمل مشکلات فراوان، این پرسش مطرح می‌شود که آیا انقلاب اسلامی پیروز شد که صرفاً یک نظام تغییر کرده باشد. هدف انقلاب چه بود؟ هدفی که امامین انقلاب در نظر داشتند، برپایی حیات طیبه و تمدن نوین اسلامی است که رهبر معظم انقلاب در چندین مرحله این موضوع را مطرح کردند. این مبحث با رعایت و حفظ تقدم و تأخر شامل انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن نوین اسلامی است. عبور از این مراحل و رسیدن به مراتب بالاتر وظیفه همگانی است.

برای نمونه، ایجاد دولت اسلامی تنها وظیفه قوه مجریه نیست و همه افراد جامعه اعم از مدیران، دبیران، کارگران، زنان خانه‌دار و... نقش دارند. در این میان، تهذیب و تذهیب نفس از شروط اساسی است که اگر انسان‌های یک جامعه به سطحی از آمادگی نرسند، دسترسی به دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست.

خودسازی، دگرسازی و ساختن جامعه اسلامی از شروط تحقق تمدن اسلامی است. در دوران دفاع مقدس گفتمان غالب جامعه گفتمان ایثار و شهادت بود. اکنون با وجود همه‌های فرهنگی، گفتمان غالب باید فاطمی باشد.

در ۸ سال دفاع مقدس چطور فرزندان این مرز و بوم جانشان را برای رضایت الهی تقدیم کردند؟ جوانان ما چطور از همسران محبوبشان

گذشتند؟ یک مادر که تحمل یک خار در پای فرزندش را ندارد چطور یک ۲ و گاه همه پسران خود را نثار انقلاب و اسلام می‌کند و حسرت می‌خورد چرا فرزند بیشتری برای تقدیم به اسلام نداشته است؟ این گفتمان و فرهنگ باید همچنان در جامعه جاری باشد. در یک زمان مادران و همسران باید نقش زینبی می‌داشتند و گفتمان غالب ایثار و شهادت می‌بود و در یک زمان مادران باید نقش فاطمی داشته باشند و گفتمان فاطمی را نشر دهند. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ مادران رسالت خود را به زیباترین شکل ممکن ادا کردند. حال باید ببینیم ما چه کرده‌ایم که رهبر معظم انقلاب دستور به جهاد در فضای مجازی را صادر و از این فضا به قتلگاه جوانان و نوجوانان یاد می‌کنند. برای عملکرد صحیح در فضای مجازی یا حقیقی نیاز به یک الگو داریم، الگویی که در همه عرصه‌ها و اعصار جلوه داشته باشد. گاهی در نظر دختران جوان و نسل جدید فاطمه زهرا (س) همان است که در کتاب‌های درسی یا مراسم مذهبی شنیده‌اند و شخصیت ایشان در دختر پیاپی (س)، همسر علی (ع) و مادر اهل بیت (ع) خلاصه شده است. تا اندازه‌ای از ظلمی که به ایشان شده و حقی که ستانده شده است می‌دانند، و از فضایل سیاسی، اجتماعی، فردی، خانوادگی، علمی، ولایت‌پذیری، شجاعت، بلاغت، کرامت، زهد و ایثار کمتر شنیده‌اند.

در گفتمان فاطمی شناخت ایشان و ارائه الگویی متناسب با ذائقه نسل جوان امروز مطرح است. ایجاد انس و الفت بین حضرت فاطمه زهرا (س) و نسل جوان با استفاده از فرصت‌ها و ظرفیت‌های موجود در فضای مجازی و معرفی بانوان و دختران موفق در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در یک عملیات جهادی فرهنگی رقم خواهد خورد. این عملیات با شبکه‌سازی، توجیه فعالان فرهنگی و فضای مجازی، عضوگیری و نشر ارزش‌های فاطمی، طرح گفتمان را گسترش خواهد داد.



ملیحه غیور

مدیر مشارکت‌های حفظ ارزش‌های دفاع مقدس استان

(۳)

ریحانه



بی‌تابی نکنید تا دشمن شاد نشویم

خبرده روایتی از مادر ۳ شهید و ۲ جانباز دفاع مقدس

هر ۵ پسر خدیجه طلعت در جنگ رزمنده بودند. حسین سال‌ها جانباز بود و بعد به رحمت خدا پیوست. محمد، جانباز اعصاب و روان، هنوز در قید حیات است. حسن، عباس و ابوالفضل، ۳ پسر آخر خانواده، هم شهیده شده‌اند. همین چند وقت پیش نیز خدیجه طلعت، مادر این ۳ شهید، آسمانی شد، کسی که متولد ۱۲۹۸ بود و از حمله روس‌ها گرفته تا دوران رضاخان و کشف حجاب زنان ایرانی را به چشم دیده بود.

مادر طلعت زنی معتقد در روزگاری اعتقادی بود. همین تفکرات را به دخترش نیز یاد داده بود. او به همین دلیل، روحیه‌ای بسیار قوی داشت و بعدها که جنگ شروع شد، با اینکه همسرش فوت کرده بود، خودش مشوق پسرانش بود تا به جبهه بروند و همیشه به خانواده‌اش می‌گفت اگر خودش هم می‌توانست، به جبهه می‌رفت.

وقتی پسران طلعت از جبهه به مرخصی می‌آمدند، خودش لباس‌های آن‌ها را می‌شست و اتو می‌کرد و دوباره آن‌ها را برای اعزام به جبهه آماده می‌کرد. حتی به پسرانش توصیه می‌کرد هوشیار باشند و تا می‌توانند به دشمن بتازند و آن‌ها را به هلاکت برسانند. آن روزها هیچ کس خبر نداشت در دل این مادر چه می‌گذرد، اما می‌دیدند که تحت هیچ شرایطی

سعی نمی‌کرد پسرانش را از اعزام به جبهه منصرف کند. انگار که او در مقابل همه سختی‌ها، استقامت عجیبی داشت و حتی به دیگر اعضای خانواده نیز آرامش می‌داد. یکی از مصداق‌های صبوری این مادر، زمان قبل از انقلاب بود که یکی از پسرانش در رژیم شاه ارتشی و در واحد توپخانه در اصفهان حضور داشت و در همان زمان، با شهید صیاد شیرازی، مبارزات ضد شاه را شروع می‌کند. بارها در بازداشتگاه‌های ارتش زندانی می‌شود و حتی برای او حکم اعدام صادر می‌کنند. دختران خانواده بی‌تابی می‌کردند. یک چشمشان اشک بود و چشم دیگر خون، اما مادر با آرامشی عجیب، هر بار به آن‌ها می‌گفت: ایام انقلاب اسلامی است. تحت فشار دشمن هستیم. بی‌تابی نکنید تا دشمن شاد نشویم. طلعت همیشه می‌دانست و به دیگران هم می‌گفت: روزی بچه‌های من به جنگ می‌روند

و شهید می‌شوند. هیچ وقت از شهادت پسرانش ناراضی نبود، اما زیاد دل‌تنگشان می‌شد. این آخری‌ها دچار آلزایمر شده بود، اما با وجود این بیماری، باز هم گاهی پسرانش را به خاطر می‌آورد و دل‌تنگی می‌کرد. قبل از اینکه دچار فراموشی شود، با دامادی و بچه‌دار شدن پسران دیگر، یاد فرزندان شهید خود می‌افتاد، اما باز هم این جمله را به زبان می‌آورد که: الهی شکر که پسران من جنگیدند. اگر مردان باغیرت نمی‌جنگیدند، حالا سرزمین ایران در کار نبود.



رزمندگان سفید پوش زیر آتش سنگین دشمن

روایتی درباره بانو معصومه رضاپور

از تجربه پرستاری در روزهای انقلاب اسلامی و ۸ سال جنگ تحمیلی

تأ فعالیت‌های جهادی امروز



سعیده آل ابراهیم



روایت‌های مردانه بسیاری از جنگ شنیده‌ایم و اتفاقاتی را که برایمان روایت می‌کنند تصور می‌کنیم. این در حالی است که تجربه‌های زنانه از جبهه و جنگ هم کم نداریم. یکی از این تجربه‌های زنانه به بانوان پرستاری تعلق دارد که تلخی روزهای سخت هنوز زیر زبانشان است و هر گاه به آن زمان فکر می‌کنند، بوی خون مشامشان را پر می‌کند. این بانوان زمانی که احساس کردند می‌توانند در رفع نیازی کمک کنند، بدون اینکه خطر حضور در جبهه را در نظر بگیرند، درنگ نکردند. هنوز ناگفته‌ها از ایثارگری زنان پشت جبهه بسیار است و می‌شود از آن فیلم‌ها و کتاب‌هایی نوشت که مخاطب را پایه‌پا در تصویرسازی لحظات نفس‌گیر آن دوران درگیر کند. یکی از این افراد، معصومه رضاپور است که بیش‌و کم - از اوایل انقلاب در بیمارستان امدادی مشهد فعالیت داشته است و ۶ ماه و ۶ روز نیز در دزفول و زیر سقف آسمانی که گلوله و خمپاره مدام آن را شکاف می‌دادند به مجروحان جنگی خدمت می‌کند. او هنوز از کمک‌رسانی دست نکشیده است و در دهه هفتم زندگی‌اش، برای درمان، به صورت جهادی به روستاهای محروم و فاقد امکانات می‌رود.

عکس: سائز صفایی | شهرآرا

امدادی شهید کامیاب، که نامش تیمور سهامی بود، مراجعه کردم. مدارک را مشاهده کردند و گفتند از روز بعد بروم سر کار.

رضاپور خوشحال بود که می‌توانست کاری را انجام بدهد که درسش را خوانده بود اما دیری نمی‌پایید که این خوشحالی محو می‌شود. شرط فعالیت در بیمارستان، استفاده از پوشش آنجا بود. بنابراین شرایط کار برای آدم‌های معتقدی مانند او فراهم نبود. «آن روزها مردم آگاه شده بودند و در گوشه و کنار کشور، سر و صدهای انقلابی و «مرگ بر شاه» به گوش می‌رسید. من باردار بودم، اما به یاد دارم که همسرم گاهی دیر به خانه می‌آمد و دلم شور می‌زد. با لباس‌های خاکی به خانه می‌رسید و می‌گفت که به راهپیمایی رفته است یا برادر ام علامیه می‌گرفت تا با هم بخوانیم.» به مرور که ناامیدی میان اعضای رژیم طاغوت نفوذ می‌کرد، از سخت‌گیری‌هایشان در بسیاری از موارد می‌کاستند. او از این فرصت استفاده می‌کند و با پوشش اسلامی، کارش را در بیمارستان امدادی شروع می‌کند. «از زمانی که مشغول به فعالیت شدم تا روزی که انقلاب شد ۴۰ روز بیشتر طول نکشید. اما در همان مدت کم نیز مجروحان زیادی را بر اثر درگیری با رژیم به بیمارستان می‌آوردند، آن قدر که جانبود و آن‌ها را روی زمین می‌خوابانیدیم.»

➤ بعد از انقلاب، مسئول پرستاری شدم

می‌دید که بعضی از مجروحان در بیمارستان جان می‌سپردند و پذیرش این اتفاق برایش سنگین بود. با اینکه آن زمان نمی‌دانست معنای دقیق انقلاب چیست، باور داشت با این انقلاب، اوضاع برای افرادی که مذهبی و معتقد هستند بهتر خواهد شد. «بعد از انقلاب، در بیمارستان مسئول بخش پرستاری شدم. البته ابتدا تجربه چندانی نداشتم اما با علاقه و انگیزه به کار ادامه می‌دادم.»

به مرور، جنگ ایران و عراق شروع می‌شود و همه مجروحان در استان را که ترومای جمجمه یا شکستگی داشتند، به بیمارستان امدادی می‌آوردند. کادر درمان در فرودگاه مستقر بود و تشخیص اولیه را می‌داد که بیمار به کدام بیمارستان منتقل شود. «آن زمان تقریباً شبانه‌روزی درگیر کار در بیمارستان بودیم. خانه‌مان نزدیک بیمارستان بود. تلفنی در کار نبود که به ما اطلاع بدهند مجروح آورده‌اند. گاهی نیمه‌شب با صدای آمبولانس از خواب بیدار

دفتر کارش به عنوان مسئول کانون بسیج جامعه پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد در بیمارستان دکتر شیخ است. بانویی آرام و باحوصله است. به همین دلیل، ساعت پایان مقرری برای گفت‌وگویمان در نظر نمی‌گیریم و می‌خواهیم به روایت زندگی‌اش دل بسپاریم. اتفاقات و خاطرات را موبه‌مویادش هست و هر سؤالی می‌پرسم، بی‌درنگ پاسخ آن را می‌شنوم.

رضاپور زاده شهر قاین است، شهری مذهبی با مردمانی متدین. مادر و پدرش سواد مکتبی داشتند. به همین دلیل، فرزندانشان را از هفت سالگی به مکتب می‌فرستادند تا کتاب‌خوان و قرآن‌خوان شوند. «۳ خواهر و یک برادر بودیم. من فرزند دوم خانواده بودم. آن زمان، بعد از اینکه خواندن و نوشتن یاد گرفتیم، کتاب‌های دینی مانند خزائن الانشعار و... را می‌خواندیم. برای ادامه تحصیل، به کادر درمانی علاقه داشتیم. می‌خواستیم در حوزه زنان کار کنیم. به همین دلیل، مامایی را انتخاب کردم.»

➤ می‌خواستیم شانس‌م را برای کار امتحان کنیم

همسر او همشهری‌شان بود و خیلی زود توافق ۲ خانواده به ازدواج‌شان ختم شد. سرانجام سال ۵۳ ازدواج می‌کنند. رضاپور نیز در همان هنگام درسش را ادامه می‌دهد و در سال ۵۶ در رشته مامایی فارغ‌التحصیل می‌شود. «در بحبوحه پیش از انقلاب، به دلیل شغل همسر به مشهد آمدم. مایل به انجام امور داوطلبانه بودم. به همین دلیل، حتی پیش از انقلاب، مسئول انجمن اسلامی شدم و در آن انجمن، کارهای فرهنگی نظیر برگزاری جلسات آموزشی دینی برای مردم انجام می‌دادیم. دوست داشتم مشغول به کار شوم، اما شوهرم به دلیل اینکه کادر درمان در آن زمان پوشش مناسبی نداشتند، مخالفت می‌کرد. مادرم نیز گفته بود که شیرش را حلالم نمی‌کند. اما من باز هم می‌خواستیم شانس‌م را امتحان کنیم. آن موقع، به بیمارستان

شهر بانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۰
۱۴ ربيع الثاني ۱۴۴۴ شماره ۲۵۲۵

(۴)

می شدم. متوجه می شدم که مجروح آورده اند و به بیمارستان می رفتم.»

✚ خبر مجروحیتی که با شهادت باطل می شد

مجروحانی که او با چشم خود شهادت آن ها را دیده بود یکی دوتا نبودند. تلفن خانه ای در بیمارستان بود که مسئولیتش دریافت شماره مجروحان و تماس با خانواده هایشان بود تا بدانند فرزندانشان مجروح شده اند. «بارها باید پیگیری می کردند تا می توانستند به خانواده یک رزمندۀ خبر بدهند که فرزندشان مجروح شده است. حتی گاهی مادرانی که این خبر را می شنیدند، از حال می رفتند زیرا تا پیش از آن، به این دلیل که رد و خبری از پسرشان نبود، گمان می کردند شهید شده است. یک مجروح اهل درفول داشتیم که بدحال بود و خواسته بود به خانواده اش خبر بدهیم. تا به خانواده اش خبر مجروحیت را داده بودند، شهید شده بود.»

در زمان جنگ، آن قدر بیمارستان ها شلوغ و نیرو کم بود که همه شان همه کارها را انجام می دادند، از انجام کارهای پرستاری تا تشکیل پرونده بیمار و تعداد مجروحان آن قدر زیاد بود که گاهی از فرودگاه تا بیمارستان، آن ها را روی کف آمبولانس می خواباندند، اما حتی در بیمارستان هم کمبود جا داشتند زیرا مجروحان اهوازی، شیرازی و ... را نیز به مشهد می آوردند. «خودمان برای بیمار سرم وصل می کردیم. اگر به سرویس بهداشتی نیاز داشت، برای او تشت می بردیم. به مجروحان غذا می دادیم و بچه هایم را به مهد کودک بیمارستان می بردم تا آن ها را بعد از پایان کار با خودم به خانه ببرم، اما گاهی حجم کار آن قدر زیاد بود که حتی نمی رسیدم در حد چند دقیقه به آن ها سر بزنم. بعضی اوقات مربی شان دنبالم می آمد که بچه ات گریه می کند و به او شیر بده.»

✚ بچه هایم را در مهد کودک فراموش کرده بودم

به خاطر دارد یکی از شب هایی که حجم کار بیمارستان خیلی زیاد بود، وقتی به خانه برمی گزیدم، متوجه می شدم فراموش کرده است بچه هایم را از مهد کودک بردارد و دوباره با همسرش به بیمارستان برمی گردد. «پدر و مادرم در قاین زندگی می کردند. به همین دلیل باید بچه ها را با خودم به مهد کودک می بردم. همسرم قصد کرده بود به جبهه برود و من مانع او نشدم. اما در ۲ ماهی که همسرم نبود، خیلی سخت گذشت. ۲ بچه، شب ها تنها بودم. به یاد دارم که ماه رمضان بود و بعد از اینکه سحری می خوردم، باید در صف نفت منتظر می ایستادم. بچه کوچکم را که خواب بود بغل می کردم و آن یکی را بیدار بود همراه خودم می بردم. گاهی همسایه هایی بودند که می دانستند همسرم جبهه است و برای آوردن نفت کمکم می کردند.»

انگار برای رضاپور خستگی معنایی نداشت و روز به روز انرژی بیشتری برای خدمت رسانی در بیمارستان پیدا می کرد. مدتی به عنوان شیفت شب در بیمارستان فعالیت می کرد، اما در طول روز هم به بیمارستان می آمد. «به نظرم، زمانی که آدم علاقه و انگیزه داشته باشد، هیچ چیز جلدار او نیست و به آدم سخت نمی گذرد. آن موقع، صحبت های حضرت امام (ره) را که می شنیدم، انجام آن صحبت ها را واجب می دانستم. همان طور که کارم را در بیمارستان انجام می دادم، باید سعی می کردم در خانه ضایع همسرم را نیز داشته باشم. به نوعی باید ایثار می کردم.»

البته خانواده و همسر رضاپور از او حمایت می کردند. همسرش گاهی از این موضوع گله می کرد که حضور او در خانه محدود است، اما خودش هم می دانست که اوضاع عادی نیست و شرایط جنگی چنین کاری را می طلبد. به همین دلیل، سخت نمی گرفت و خودش غذا درست می کرد. «اگر ساعتی در خانه می ماندم، غذای پختم، اما روزهای دیگر، به دلیل ساعات زیادی که در بیمارستان بودم، این امکان نبود. همین همراهی همسرم موجب شد برای حضور در جبهه و جنگ اعلام آمادگی کنم.»

✚ اعزام به جبهه در شب حمله

وقتی از جنگ و جبهه صحبت می شود، انگار کلیدواژه ای با این نام ها در ذهنش ثبت شده است که هنوز به ثانیۀ نرسیده، کاسه چشم هایش از اشک لبریز و روی گونه هایش سرازیر می شود. رضاپور دقیق به یاد دارد که سال ۶۱ چند روزی بود که نمی توانستند از طریق تلفن به خانواده شان خبر بدهند که بچه ها را به قاین می فرستند. سرانجام بچه ها را با یک مینی بوس راهی شهرستان کردند. «با یک هواپیمای ارتشی که مانند ماشین در آسمان بالا و پایین می شد، به درفول رفتیم. یکی دیگر از پرستاران خانم از بیمارستان امدادی نیز با من به جبهه می آمد. شبی که رسیدیم، قرار بود حمله شود، اما به ما نمی گفتند. خودمان از رفت و آمدها و سر و صداها متوجه می شدیم. ساختمان بیمارستان قدیمی بود. به همین دلیل، زیرزمینی پایین آن درست کرده بودند که مجروحان بدحال در زمان حمله نیز آنجا بمانند و فضا امن تر باشد. زیرزمین تهویه خاصی نداشت و تنها یک فانوس روشنایی آن را تأمین می کرد. حتی سرویس بهداشتی هم نداشت و بعد از هر بار، باید تشت را به طبقه بالای ساختمان می بردیم و خالی می کردیم.»

همان شبی که به درفول می رسند، حدود ۶ بانوی باردار زمان زایمانشان فرارسیده بود. اتاق جدایی برای زایشگاه نداشتند. در همان زیرزمین، ملاقاتی را با میخ به دیوار می کوبند تا فضا برای زایمان بانوان آماده شود. «حتی تخت هم نداشتیم. بانوان روی تشکی که انداخته بودیم دراز می کشیدند. نیروهایی که آنجا بودند، تجربه چندانانی برای مامایی نداشتند، اما هر طور بود زایمان ها انجام شد. وقتی صدای گریه بچه ها

می آمد، مجروحان در آن طرف پرده خوشحال می شدند.»

پرستار خانمی که از مشهد به همراه او به درفول می رود، بعد از ۲ هفته به این دلیل که مادرش دیگر نمی توانست از بچه هایش نگه داری کند، به مشهد برمی گردد و او تنها بانویی می شود که از مشهد هنوز پشت جبهه حضور دارد. «بیرون بیمارستان، بیابان وسیعی بود و شب هایی که قرار بود حمله ای صورت بگیرد، از قبل تخت های مجروحان را به بیرون از بیمارستان می بردند. پارچه حصیرمانندی را به زمین می زدند تا بانوان در آنجا راحت باشند و استراحت کنند. اما امکان انتقال بیماران بدحال با تجهیزات آنی که به آن ها وصل بود، از زیرزمین به بیرون از ساختمان نبود.»

✚ در شبانه روز ۵ ساعت می خوابیدیم

بعضی از افراد در شب های حمله از خوف خرابی ساختمان می ترسیدند که به مجروحان در زیرزمین سر بزنند، اما رضاپور می رفت و سه چهار ساعتی در زیرزمین می ماند تا به آن ها رسیدگی کند. بعد از آن، کمی بیرون می رفت و دوباره برمی گشت. «در شب های حمله، هر بار که خمپاره ای می زدند، می لرزیدیم و فریاد می کشیدیم. اگر در طول شبانه روز خیلی زیاد می خوابیدم، ۵ ساعت بود و آن قدر روحیه کار جمعی داشتیم که خستگی جسمی ما را از پا نمی انداخت. حتی یک روز از مرخصی هایم را هم استفاده نکردم.»

هنگام تحویل سال ۶۱ در درفول بودند و او می خواست به همکاران و مجروحان روحیه بدهد. به همین دلیل، یک میز چوبی زهوار در رفته را خالی کردند و روی آن سبزی، آب و چیزهای دیگری که دم دستشان بود گذاشتند. «یکی از بانوان پرستار با خودش شیرینی آورده بود که آن ها را در یک سینی مسی چیدیم. نزدیک تحویل سال، بعضی از مجروحان گریه می کردند، اما بعد از آن روحیه همه مان شاد شده بود.»

✚ ۶ ماه دوری مطلق از خانواده

در آن ۶ ماهی که در جبهه حضور داشت، حتی یک بار صدای بچه هایش را نشنید. گاهی همسرش با بیمارستان تماس می گرفت و از هر کسی که تلفن را پاسخ می داد، حال همسرش را جویا می شد و می گفت بچه هایش خوب هستند و بگویند نگران نباشد. رضاپور دلتنگ خانواده اش می شد، اما آنجا بیشتر به حضورش نیاز بود و همه آن مجروحان را جای برادر و پدر خود می دید. «مجروحی کرمانی داشتیم که یک روز دیدم انگار نفس نمی کشد. از مجروحان کناری حالش را پرسیدم. گفتند خوابیده است، اما حتی قفسه سینه اش بالا و پایین نمی رفت. به پزشک گفتم و قرار شد او را از اتاق بیرون ببریم و زمانی که بقیه خواب بودند، به سردخانه منتقل کنیم تا بقیه روحیه شان را از دست ندهند. وقتی می خواستیم او را ببریم، یکدفعه تکان خورد و چشم هایش را باز کرد. متوجه شدیم که انگار به کما رفته بود.»

بعد از آن مدت، یکی از فرزندان رضاپور بیمار می شود و مادرش هم دیگر توان نگهداری از بچه ها را نداشته است. به همین دلیل، به مشهد برمی گردد، اما باز هم کار در بیمارستان برای درمان مجروحان را رها نمی کند. «آن زمان، فرزند سومم را باردار بودم، اما هیچ کس از بارداری من اطلاعی نداشت و تا ماه نهم در بیمارستان کار می کردم.

به یاد دارم از نظر تغذیه مجروحان و تأمین لباس برای آن ها دچار مشکل شده بودیم. به همین دلیل، نامه ای نوشته بودم و مهر و امضای رئیس بیمارستان نیز پای آن بود. به همراه یک یا دو نفر از همکاران، سوار وانت می شدیم و نامه را به پارچه فروشی ها نشان می دادیم. هر کسی نیز به اندازه ای که در توانش بود، پارچه پیراهنی و شلوازی به ما می داد. آن ها را تحویل خیاط خانه بیمارستان می دادیم تا برای مجروحان لباس بدوزد.»

با اینکه باردار بود و باید زمان بیشتری را به استراحت خود اختصاص می داد، بارها بیش از ساعت شیفت خود در بیمارستان می ماند تا در آن فرصتی که شیفت بعدی آماده کار شوند، دست کم غذای چند مجروح را به آن ها بدهد. «روز آخری که نزدیک به زایمانم بود، همراه پزشک در بخش می رفتم که یک مرتبه چنان دردی احساس کردم که دیگر نتوانستم به کارم ادامه بدهم. من را با آمبولانس به بیمارستان دیگری رساندند. آن روز همه همکاران و پزشکان تعجب کرده بودند که من در همه این مدت باردار بوده ام.»

فعالیت جهادی با تیم بسیج جامعه پزشکی

رضاپور بانوی بسیار صبوری است، نه تنها به دلیل مقاومت هایی که در دوران انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی داشته است، بلکه او یکی از ۴ فرزندش را نیز در یک سانحه رانندگی از دست داده است. معتقد است اگر هنوز هم خدای ناخواسته اتفاقی رخ بدهد، اولین نفر است که برای کمک رسانی داوطلب می شود و حتی حاضر است خانواده اش را فدای انقلاب اسلامی کند. انواع و اقسام کارت های فعالیت های خود به یادگار نگه داشته است. یکی از آن ها کارت حمایت از زندانیان است. او مدتی به خانواده های زندانیان از نظر فرهنگی و مادی و از طریق خیریه ها کمک می کرد. «مدت ها است که برای فعالیت جهادی به همراه یک گروه از بسیج جامعه پزشکی به روستاهای محروم و کم برخوردار می رویم. من هم مجموعه ای از وسایل زنان و زایمان با خودم همراه دارم. تاکنون به روستاهای فریمان و سرخس رفته ایم. متأسفانه در مدت همه گیری کرونا، فعالیتیمان قدری به تأخیر افتاد، اما به زودی کارمان را شروع می کنیم.»

شماره

شهر بانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۰
۱۶ ربيع الثاني ۱۴۴۳ شماره ۲۵۲۵

(۵)



اندیشیدن سرچشمه کسب آگاهی است

یکسانی نمی‌رسند و اگرچه ممکن است معنای مشترکی را درک کنند، الزاما همه افرادی که کتاب‌های مشترکی می‌خوانند معنای یکسانی برای زندگی شخصی‌شان از آنچه خوانده‌اند استنباط نمی‌کنند. آنچه مسلم است این است که زندگی در دنیای سراسر بحران و مخاطره کنونی بدون اندیشه‌ورزی امری غیرعقلانی است زیرا اندیشه‌ورزی در مهارت تاب‌آوری و حل مسئله کلید طلایی محسوب می‌شود. مسیر اندیشه‌ورزی از مطالعه می‌گذرد. با توجه به تغییرات سریع فناوری، کافی است به مطالعه متعهد باقی بمانید. دیگر اینکه کتاب چاپی بخوانید یا کتاب صوتی یا پادکست بشنوید تفاوت چندانی ندارد. به این نکته توجه داشته باشید که همان اندازه که برای نوع غذایی که مصرف می‌کنید و لباسی که می‌پوشید حساسیت به خرج می‌دهید، درباره نوع کتابی نیز که قرار است بخوانید حساس باشید. آنچه به ذهنتان وارد می‌کنید بر معنایی که تولیدکننده انگیزه‌های شما برای زندگی است اثر می‌گذارد. زمان‌های خوب می‌توانند درس‌های بسیاری از زندگی روزمره را پیش روی شما قرار دهند و ذهن شما را به سوی اندیشیدن سوق دهند. به‌ویژه اگر مادر هستید یا تصمیم دارید مادر شوید، به این مهم توجه داشته باشید که آنچه برای مطالعه انتخاب می‌کنید و چگونه که می‌اندیشید، بر فرزندان‌تان نیز اثرگذار است. شما الگوی چگونگی اندیشیدن یک نسل خواهید بود. حتی اگر فرزندان ارشد یک خانواده باشید یا برادر یا خواهر بزرگ‌تر، بر شیوه مطالعه و سبک زندگی فرزندان پس از خود اثرگذار هستید. بخواهید یا نخواهید کوچک‌ترها به سبک زندگی شما و آنگونه که می‌اندیشید می‌اندیشند.

چه کتاب مسیر آموختن است، چگونه اندیشیدن امری منحصر به فرد است به این صورت که اندیشه‌ورز شدن و اندیشیدن درباره آموخته‌ها امری است انتخابی. یعنی شما گزینش می‌کنید که از کتابی که خوانده‌اید یا رسانه‌ای که در اختیار دارید چه مطالبی و تا چه اندازه‌ای را بپذیرید و آیا برای بهبود بخشی به زندگی‌تان از آموخته‌ها استفاده کنید یا خیر. پس صرفا خواندن به معنی اندیشیدن نیست. اندیشیدن و انسانی اندیشه‌ورز شدن به عوامل متعددی از جمله ویژگی‌های والدینی که شما را پرورش داده‌اند و محیطی که در آن زندگی کرده‌اید و امکانات و محدودیت‌هایتان بستگی دارد. با وجود این، آنچه مسلم است این است که اندیشیدن اولین ابزار تولید معنا در ذهن شماست، همان معنایی که برانگیزاننده نیروی حرکت شما از «بودن» به سمت «شدن» است، از صرفا موجود بودن به سوی انسان شدن.

➤ اندیشه‌ورزی کلید تاب‌آوری در بحران‌های زندگی است

اندیشه‌ورزی حاصل آشنایی با افکار متنوع و تفاوت‌های موجود در بینش‌های متفاوت به زندگی است. اگرچه این آشنایی غالبا با مطالعه کتاب‌ها که ارزان‌ترین ابزار انتقال اندیشه‌ها هستند ممکن می‌شود، خواندن کتاب‌ها به تنهایی موجب شکل‌گیری بینش شما به زندگی نمی‌شود. پیشینه فکری شما که از کودکی و از خانواده شکل گرفته است در نحوه نگاه شما به کتاب‌ها، انتخاب موضوع کتاب‌هایی که به خواندن آن‌ها تمایل دارید و حتی نتیجه‌ای که از خواندن یک کتاب می‌گیرید اثرگذارند. به همین دلیل، افراد مختلف از خواندن یک کتاب به نتیجه‌های

هفته کتاب‌خوانی را پشت سر گذاشته‌ایم.

زندگی را بدون کتاب تصور کنید. بدون خواندن، نوشتن، بدون سواد و بدون آگاهی، آیا نوری وجود خواهد داشت؟ شما که هر روز زندگی‌تان را با زندگی می‌کنید و هر صبح با نقش مادر، همسر، دختر، خواهر از خواب برمی‌خیزید و به دنبال رسیدن به هدف‌هایتان پاشنه کفش‌های همتان را بالا می‌کشید، اولین بار چگونه با دنیای سوادآموزی آشنا شدید؟ سوادآموزی که دروازه برقراری ارتباط با دنیای امروز است. آیا می‌توانید خودتان را در جهانی تهی از کتاب، سواد و آموزش تصور کنید؟ آیا نسل مادرانی را که سواد نداشتند و اندیشیدن نیاموخته بودند با نسل مادرانی که با کتاب خو گرفتند و در مسیر دانایی گام برداشتند از نظر موفقیت در پرورش فرزندان خردمند و خردورز یکسان می‌دانید؟ کتاب به عنوان ابزاری اندیشه‌ساز و جهت‌دهنده به ثبات یا تغییر مسیرهای اندیشه‌ورزی، ابزاری برای جهت دادن ذهن شما در مسیر ساختن معناهای متفاوتی برای زندگی‌تان، همان معناهایی که سبب شکل‌گیری اهداف متفاوت در ذهن شما می‌شوند و انگیزه دستیابی به همین اهداف، شما را هر روز با طلوع خورشید به فعالیت در مسیر «شدن» وامی‌دارد. تاریخ اجتماعی زنان می‌گوید: کتاب ابزار انتقال دانش و دانش همان کلید گشایش درهای جامعه به روی حضور اجتماعی زنان در زندگی روزمره است.



دکتر مهتاب علی‌نژاد
جامعه‌شناس

➤ مسیر از «بودن» تا «شدن» آغشته به اندیشیدن و آموختن است

انسان در ابتدا «بودن» را تجربه می‌کند، بودن در هستی که از طریق تولد ممکن می‌شود. انسان به دنیا می‌آید بر اساس ویژگی‌های فیزیولوژیکش به عنوان یک مرد یا یک زن. پس از به دنیا آمدن و «بودن» در جهان، از طریق زندگی در جمع و اجتماعی شدن در جامعه، به سوی «شدن» هدایت و راهنمایی می‌شود. برای نمونه، فردی که در گروه جنس زن متولد شده است، با هنجارهای اجتماعی به سوی جنسیت زنانه سوق داده می‌شود. یعنی یاد می‌گیرد چه رفتارهایی داشته باشد

تا یک زن بشود، چه مسیری را برود تا یک پرستار بشود یا چگونه می‌تواند یک انسان موفق و شریف بشود. همه این «شدن»‌ها از سوی جامعه و تلاش فردی اش ممکن می‌شود. حتی این را که باید تلاش کند جامعه به او می‌آموزد، از طریق خانواده و محیط‌های آموزشی و حتی زیستن روزمره در میان مردم. همه نهاد‌های اجتماعی مثل خانواده و مدرسه با استفاده از فرهنگ و ابزارهای آموزشی مانند کتاب، در مسیر «شدن» به او مشاوره و حمایت می‌دهند. کتاب به عنوان ابزار اصلی مکتوب در طول تاریخ اجتماعی انسان برای انتقال اندیشه‌ها و اطلاعات بوده است. اگر

خسارت یک میلیون دلاری در سرزمین آزادی مجسمه!



ریحانه صادقی
مترجم

در تقویم رسمی ایالات متحده آمریکا، روز ۲۶ نوامبر با عنوان «روز ملی بزرگداشت میراث بومیان آمریکا» نام گذاری شده است. از طرفی، با روی کار آمدن جو بایدن به عنوان رئیس جمهور این کشور نیز روزهای ۱۱ اکتبر و ۸ سپتامبر به ترتیب «روز مردم بومی آمریکا» و «روز پرداخت حقوق برابر به زنان بومی» نام گذاری شدند. دلیل همه این توجه‌ها البته مسئله فقر این مردم، به ویژه این زنان، است که قرن‌هاست استوار و باصلابت بر سر جای خود باقی مانده است. اما دلیل اصلی این فقر پابرجا و ادامه دار چیست؟ برخی «شکاف درآمدی» را دلیل اصلی فقر این زنان می‌دانند.

مسئله شکاف جنسیتی در میزان درآمد مدت‌هاست در مرکز توجه قرار گرفته است. زنان آمریکایی، به طور متوسط، ۱۸ درصد دستمزد کمتری در مقایسه با مردان این کشور دریافت می‌کنند. می‌دانیم که زنان سفیدپوست آمریکایی در تلاش برای یکسان سازی درآمد خود با مردان سفیدپوست و احقاق این حق ازدست‌رفته هستند. اما این شکاف جنسیتی در درآمد، هرچه به سمت اقلیت‌ها می‌رویم، فراخ تر هم می‌شود. بومیان آمریکا که روزی تنها ساکنان این سرزمین بودند، امروزه تنها بخش کوچکی از آن هستند و چیزی کمتر از ۲ درصد از کل ساکنان ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. میزان دستمزدی که زنان بومی آمریکا دریافت می‌کنند در مقایسه با مردان و زنان سفیدپوست آمریکایی بسیار کمتر است. در آمریکا، زنان بومی به طور متوسط ۴۰ درصد کمتر از مردان سفیدپوست و ۲۴ درصد کمتر از زنان سفیدپوست دستمزد دریافت می‌کنند. این به این معناست که اگر یک مرد آمریکایی یک دلار دریافت کند، یک زن سفیدپوست آمریکایی یک زن بومی آمریکایی، به ازای میزان کار مشابه، به ترتیب ۷۹ سنت و ۶۰ سنت دریافت می‌کنند.

امروزه زنان بومی آمریکایی، بیش از هر زمان، به ادامه تحصیلات خود گرایش پیدا کرده‌اند و در جایگاه‌های شغلی بالاتری مشغول به فعالیت هستند، اما این گرایش و تحصیلات بالا به هیچ عنوان سبب کوچک شدن این شکاف درآمدی نشده است. در واقع، این شکاف درباره زنان بومی دارای مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد عمیق تر (در کمترین حالت، ۴۰ درصد کمتر از مردان سفیدپوست آمریکایی) هم هست. یک زن بومی آمریکایی با مدرک کارشناسی چیزی در حدود ۴۳ هزار و ۹۱۶ دلار درآمد سالانه دارد که تقریباً برابر است با درآمد سالانه یک مرد سفیدپوست آمریکایی که تنها مدرک دیپلم دوره دبیرستان (۴۳ هزار و ۸۸ دلار) را دارد.

تصور کنید چیزی حدود یک میلیون دلار از شما ربوده شود! به مسئله شکاف درآمدی باید در سطح کلان نگرست، نه تنها در مقیاس حقوق ماهانه در یک ماه. با یک حساب سرانگشتی می‌توان به عمق فاجعه پی برد. یک زن بومی آمریکایی در طول عمر کاری خود در مجموع یک میلیون دلار کمتر از یک مرد سفیدپوست آمریکایی دریافت می‌کند. (این مقدار برای یک زن سفیدپوست آمریکایی چیزی در حدود ۵۰۰ هزار دلار است.) شکاف درآمدی تنها یک مورد از موانعی است که بر سر راه یک زن بومی آمریکایی وجود دارد. تاریخی آکنده از نسل‌کشی‌ها، سرکوب‌ها و اقداماتی برای به انزوا راندن بومیان این سرزمین، تأثیری دیرپا بر وضعیت کنونی این مردم گذاشته است: نرخ فقر، بیکاری و مشکلات مرتبط با سلامتی در میان بومیان آمریکا، در مقایسه با سایر گروه‌های ساکن این کشور، بسیار بالاتر است. در این میان، زنان و دختران به طور ویژه در معرض آسیب قرار دارند. آن‌ها با میزان بیشتری از خشونت روبه‌رو هستند، و حفاظت‌های قانونی کمتری از جانب دولت شامل حالشان می‌شود، و فقر بیشتر گریبان گیرشان می‌شود.

در سال‌های اخیر، بومیان آمریکا به واسطه توجه به فعالیت‌های نوین و مبتکرانه، موفق به افزایش درآمد و ثروت خود شده‌اند اما شیوع ویروس کووید ۱۹ بار دیگر سبب تشدید نابرابری‌های ریشه‌داری شد که همواره دامن گیر نیروی کار زن، به ویژه زنان رنگین‌پوست (که زنان بومی آمریکایی نیز بخشی از آن‌ها هستند) شد و سلامت و امنیت اقتصادی خانواده‌های بسیاری را از بین برد. اگر سیاست‌گذاران این کشور سریعاً به مسئله موانع موجود بر سر راه اشتغال زنان، به ویژه زنان رنگین‌پوست، در این کشور قرار دارند (از قبیل تبعیض‌های درآمدی و مشاغل کم‌درآمد) رسیدگی نکنند، آمریکا بخش بزرگی از نیروی کار ارزشمند خود را از دست خواهد داد، و این اتفاق تأثیری فاجعه‌بار بر رشد اقتصادی و رفاه این ملت خواهد داشت.

<https://leanin.org/data-about-the-gender-pay-gap-for-native-american-women>



درنگی در زندگی زنان مقتدر مسلمان در تاریخ ایرانیان

گوهرشادبیگم مشاور سیاسی و هنری تیموری

در گذر از تاریخ ایران، عصری با حکمرانی تیموریان رقم می‌خورد که جلوه‌هایی از شکوه فرهنگ و هنر در این دوره نمایان می‌شود. از بانوان اثرگذار این دوره که در نواحی ای همچون خراسان موجبات ظهور و رونق هنر و ادب شدند می‌توان از گوهرشادبیگم نام برد. گوهرشادبیگم دختر امیر غیاث‌الدین، رئیس قبیله ترخانیان، بود که در سال ۷۸۰ هجری قمری دیده به جهان گشود. چنگیزخان مغول خود لقب ترخان را به امیر غیاث‌الدین داده بود و این چنین وی از امرای عصر تیموری شده بود. دست سرنوشت چنان رقم زد که دخت امیر غیاث‌الدین به همسری پسر تیمور، شاه‌رخ میرزا، درآمد و مقام و منصب همسر دست وی را برای انجام فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی باز کرد. گوهرشادآغا عشقی وصف‌ناشدنی به شعر و شاعری داشت. به همین علت، حامی شعرای نامدار عصر خویش بود. از میان شاعران نیز هروی با بنو مصاحبت داشت. گوهرشادآغا در مقام همسری شاه‌رخ، مشاور امین در امور عمرانی و سیاسی نیز بود به طوری که بسیاری از بناهای باشکوه تیموری با کوشش این بانوی فاضل ساخته شد. گوهرشادآغا دستور ساخت کتابخانه‌ای را داد که حاوی ۳۲ هزار نسخه کتاب با ۴۳ زبان مختلف بود. از میان کتب کتابخانه، هزار نسخه آن خطی مصور بود. وی شخصاً هزینه‌های کتابخانه را از دارایی خود می‌پرداخت.

مسجد جامع و خانقاه شهر هرات از شاهکارهای معماری تیموری به شمار می‌رود که به امر وی ساخته شد. در مشهد نیز ۲ رواق دارالحفاظ و دارالسیاده به دستور گوهرشادبیگم ساخته شد. از مشهورترین بناهای برجای‌مانده مزین به نام گوهرشادآغا در خراسان، مسجد گوهرشاد در حرم امام رضا^(ع) است. گویند چون دستور ساخت مسجد داده شد، بانو فرمود معماران و هنرمندانی در این بنا مشغول به کار شوند که عابد باشند، روز را با روزه بگذرانند و شب را به نماز شب سپری کنند. نقش گوهرشادآغا در امور سیاسی درخور توجه است زیرا شاه‌رخ میرزا بر خلاف تیمور روحیه اقتدارگرایی را نداشت. به همین دلیل، امور کشور زیر سلطه شاهزاده‌های تیموری و با مشاوره گوهرشادآغا انجام می‌گرفت. بانو از چنان منزلتی در دربار برخوردار بود که شفاعت خطا کاران را در پیشگاه سلاطین می‌نمود. در سال ۸۶۳ هجری ابراهیم سلطان شاه محمود را از هرات بیرون راند و یاران نزدیک وی را دستگیر کرد. در این هنگام گوهرشادآغا شفاعت ۲ تن از یاران اسیرشده به نام‌های ملک قاسم و قرامان را پیش سلطان ابراهیم کرد و این ۲ آزاد شدند و باقی به قتل رسیدند. هم‌چنین سید فخرالدین احمد وزیر خیانت مالی نمود و چون شاهزاده بایسنقرمیرزا مطلع شد، خشم بسیار بر وی گرفت که با میانجیگری بانو مجازات وی کمتر شد. با مرگ بایسنقرمیرزا، فرزند شاه‌رخ، گوهرشادآغا تلاش‌های مضاعفی کرد تا فرزند بایسنقر میرزا، علاءالدوله، جانشین پدرش باشد. به همین منظور، منصب دیوان اعلی یعنی مهر زن بر حکم‌ها و برات‌های شاه به علاءالدوله رسید. هم‌چنین بانو تلاش‌های پی‌درپی کرد تا پس از مرگ شاه‌رخ، جانشین شاه علاءالدوله باشد. این در حالی بود که عموی علاءالدوله به نام الغ‌بیگ در قید حیات بود. چون شاه‌رخ دارفانی را وداع گفت، علاءالدوله تصمیم گرفت عموی خود را به عنوان جانشین ببذیرد و با او بیعت کند اما در همین هنگام، فتنه‌ای علیه گوهرشادآغا شکل گرفت که منجر شد بانو و دیگر ترخانیان به دستور نوه دیگر بانو به نام عبداللطیف دستگیر شوند. چون خبر به گوش علاءالدوله رسید، وی پرچم استقلال برافراشت و دستور آزادی گوهرشادآغا و دیگر اسیران ترخانی را داد. بانو گوهرشاد آغا در هشتاد و یک سالگی به دستور سلطان ابوسعید، برادرزاده شاه‌رخ، به قتل رسید و روحش به ملکوت اعلی پیوست.



پرسش‌های حقوقی بانوان

زهرا شوشتری
کارشناس حقوق

در این ستون به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند

برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

آیا زن از زمین کشاورزی ارث می‌برد؟

همسر (زن) نه تنها از عین زمین کشاورزی بلکه از عین اموال غیرمنقول دیگر از قبیل بنا یا باغ نیز ارث نمی‌برد بلکه تنها از قیمت آن‌ها ارث می‌برد. اگر وراث سهم الارث زن از قیمت زمین کشاورزی را به او ندهند، زن می‌تواند با طرح دعوای مطالبه سهم الارث، به فروش آن اقدام و قیمت سهم الارث خود را از حاصل فروش بگیرد.

همه حساب‌های بانکی همسر مسدود شده است و ۲ ماه است که دیگر یارانه‌مان واریز نمی‌شود. آیا می‌توانم آن را به حساب خودم منتقل کنم؟

واریز یارانه به حساب سرپرست خانوار امکان‌پذیر است. در توقیف حساب یارانه، اگر یارانه همه اعضا خانواده توقیف شده باشد، می‌توان با مراجعه به مرجعی که دستور توقیف حساب داده است، به رفع توقیف از یارانه سایر اعضا خانواده اقدام کرد اما امکان انتقال حساب یارانه به فردی

غیر از سرپرست خانوار به این دلیل که حساب سرپرست اصلی توقیف شده است وجود ندارد.

طلاق‌نامه و همه مدارک شناسایی‌ام را گم کرده‌ام. محضری هم که در آن طلاق گرفته‌ایم مکانش عوض شده است. چه کار باید انجام دهم؟

شماره دفترخانه طلاق در شناسنامه ثبت شده است (مهر طلاق) و اگر هیچ مدرک شناسایی‌ای وجود ندارد می‌توان با مراجعه به اداره ثبت احوال یا ثبت اسناد، نشانی جدید محضر طلاق را استعلام و برای دریافت المثنی طلاق‌نامه اقدام کرد.

۸ سال است که ازدواج کرده‌ام اما همسرم علاقه‌ای به فرزنددار شدن ندارد. آیا می‌توان همین را به عنوان دلیلی بر عسر و حرج در دادگاه ثابت کرد؟

داشتن فرزند حق طبیعی هر فرد است. اگر یکی از زوجین به داشتن فرزند تمایل نداشته باشد، طرف دیگر می‌تواند بر این اساس تقاضای طلاق کند. درباره عنوان عسر و حرج نیز باید توجه داشت آنچه در قانون به عنوان موارد عسر و حرج

اشاره شده است، تمثیلی است، نه حصری (یعنی امکان دارد هر نمونه و مثالی برای آن در نظر گرفت) و تأیید و تصمیم درباره وجود عسر و حرج به رویه مراجع قضایی و نظر قاضی پرونده بستگی دارد.

اگر تقسیم اموال بین زن و شوهر روی کاغذ بدون شاهد نوشته و امضا شود، ارزش و اعتبار قانونی دارد؟ هر قرارداد یا توافقی که دارای امضا یا اثر انگشت باشد، دارای اعتبار قانونی است حتی اگر شاهی آن را امضا نکرده باشد. امضای شاهد اعتبار بیشتری به نوشته می‌دهد اما به این معنی نیست که بدون امضای شهود، سند یا نوشته اعتبار خود را از دست دهد.



۲شنبه
۱ آذر ۱۴۰۰
۱۶ رجب‌الثانی ۱۴۴۲ شماره ۲۵۳۵

(۸)

شهرزاد

نگار موقر مقدم

فعال فرهنگی



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل
سید میثم موسوی مهر
مدیرمسئول
سید هادی فیاضی
سر دبیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه
حمیده وحیدی

نگاهی به کتاب «کمی مایل به سرخ»

سبک کردن دردهای زندگی

کتاب «کمی مایل به سرخ»، نوشته فرشته نوبخت، اثری است پر از وهم و خیال، میان واقعیت و حقیقت آنچه بر آن سایه شک و تردید افتاده است و همین امر سبب می‌شود نتوان به راحتی مرز بین این ۲ را از هم باز یافت. این کتاب داستان خبرنگاری به نام پونه است که در تصادفی، ۳ ماه به کما رفته است و پس از آنکه از مرگ حتمی نجات می‌یابد، تغییرات بسیاری در زندگی‌اش می‌بیند. او پس از هوشیاری، در جست‌وجوی آدم‌های قصه‌اش، این بار به واقعیتی دیگر از آن‌ها دست پیدا می‌کند و با چشم باز به سمت حقیقت می‌رود.

رمان در ۲ زاویه دید متفاوت اول شخص

کمی مایل به سرخ
نویسنده: فرشته نوبخت

و سوم شخص نوشته شده و در ۲ زمان متفاوت و این شیوه به نویسنده کمک بسیاری کرده است و وجه متفاوت داستان و گره‌های آن را آهسته باز کند. در حقیقت، داستان به سبک مدرن نوبخت، جهان پرهیاهویی دارد، جهانی که در آن دیا لوگ شخصیت‌ها و روزنامه‌نگاران بر پایه اصطلاحات ادبی یا اطلاعات سینمایی نوشته شده است. به عبارتی، مدرن‌نویسی نوبخت سبب شده است خوانندگان امروزی ارتباط نزدیکی با اثر پیدا کنند.

به طور کلی، می‌توان گفت داستانی که بر پایه مرگ و زندگی و روابط پیچیده انسان‌های امروزی نوشته شده است. بر همین اساس، این روابط را متزلزل و بی‌بنیه می‌داند زیرا حالا دیگر هریک از آدم‌ها درگیر کشف وجودی انسان‌های پیرامونشان می‌شوند و هریک برای سبک کردن دردهای زندگی، همراهی می‌طلبند. اگرچه این روابط بعضاً آسیب‌زاست، آنچه حقیقت دارد این است که نویسنده به خوبی توانسته است واقعیت روابط امروزی را در سایه این رمان بیندازد و آن را به ما نشان بدهد.

آدم‌های داستان نوبخت، هریک به نوعی، از قصه جا مانده‌اند و پشت دیواری که بین خود و دیگران کشیده‌اند، در مرز واقعیت و خیال، در جهانی وهم‌انگیز زندگی می‌کنند که حقیقت آن را نه خود باور دارند نه دیگران. بنابراین می‌توان گفت شاکله اصلی رمان بر پایه شک و تردید است. همین امر سبب شده است رمان تا انتها خواننده شود تا خواننده از روابط بین آن‌ها سر درآورد.

در بخشی از رمان می‌خوانیم: «بعضی آدم‌ها فقط برای این در زندگی ما هستند که زودتر تمام شویم.»

بنابراین پونه، شخصیت اصلی «کمی مایل به سرخ»، همان‌طور که خود معتقد است، مانند «آلیس در سرزمین عجایب» بین حقیقت و خیال دست و پا می‌زند. گذر به گذشته و اکنون سبب می‌شود هر کدام پنجره جدیدی از اتفاقات را به روی پونه باز کنند تا به تناقض میان شخصیت‌ها پی ببرد. اگرچه سرنوشت هریک از شخصیت‌ها ناتمام می‌ماند، در حقیقت این هنر نویسنده است که می‌تواند در فصل‌های پایانی آن‌ها را به یک عطف مشترک برساند و پایانی درخور بنویسد. بنابراین سرگشتگی و گم‌شدگی شخصیت‌ها در رمان، خواننده را به شناخت متفاوتی از ناخودآگاه او می‌رساند که از خود بپرسد: «من از حقیقت زندگی و واقعیت مرگ و آدم‌های قصه‌ام چه می‌دانم؟» و همین سؤال سبب می‌شود نگاهی متفاوت به او بدهد.